





سرشناسه: پالت، ویلیام. Pawlett, William

عنوان و نام پدیدآور: خشونت، جامعه و نظریه رادیکال / ویلیام پالت؛ ترجمه علی رستمیان

مشخصات نشر: تهران: بیدگل، ۱۴۰۵

مشخصات ظاهری: ۲۸۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۳-۱۹۴-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Violence, Society and Radical Theory: Bataille, Baudrillard, and Contemporary Society, 2013

موضوع: باتای، ژرژ، ۱۹۶۲ - ۱۸۹۷ م

Bataille, Georges موضوع:

موضوع: بودریار، ژان، ۲۰۰۷ - ۱۹۲۹ م

Baudrillard, Jean موضوع:

موضوع: خشونت -- فلسفه

Violence -- Philosophy موضوع:

موضوع: تروریسم -- فلسفه

Terrorism -- Philosophy موضوع:

شناسه افزوده: رستمیان، علی، - ۱۳۶۱، مترجم

رده بندی کنگره: HM۸۸۶

رده بندی دیویی: ۳۰۳/۶

شماره کتاب شناسی ملی: ۱۰۹۷۳۶۷



خشونت، جامعہ و نظریہ رادیکال

باتای، بودریار و جامعہ معاصر

ویلیام پالت

ترجمہ علی رستمیان

مجموعہ فلسفہ

خشونت، جامعه و نظریهٔ رادیکال

باتای، بودریار و جامعهٔ معاصر

ویلیام پالت

ترجمهٔ علی رستمیان (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

نسخه‌پردازی: فهیمه اسدی

نمونه خوانی: مهشاد فرنوش

طراح یونیفرم: سیاوش تصاعدیان

طراح جلد: محیاراد

صفحه‌آرا: نرگس نیک‌زاد

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ اول، پاییز ۱۴۰۵ تهران، ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۳-۱۹۴-۳

انتشارات |  Bidgol Publishing co. | نشر بی‌دگل

تلفن: انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷

فروشگاه تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۷۴

تلفن: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

فروشگاه بایلسر، مجتمع تجاری میزبان، طبقهٔ دوم

تلفن: ۰۱۱-۳۵۵۵۷۹۵۲

همهٔ حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

bidgol.ir

فهرست



۷	قدردانی
۹	پیش درآمد
۱۳	درآمد
۳۵	فصل اول: باتای، بودریار و نظریه پردازی خشونت
۹۳	فصل دوم: خشونت، جامعه و مازاد
۱۳۹	فصل سوم: وانمایی جنسیت: قتل زنجیره‌ای و خشونت درون زاد
۱۷۷	فصل چهارم: باز-اندیشی «قتل عام»
۲۰۹	فصل پنجم: فاشیسم، تروریسم و نفرت
۲۵۵	نتیجه‌گیری
۲۶۵	یادداشت‌ها
۲۷۷	کتاب‌شناسی

قدردانی

مایلم مراتب قدردانی ام را از افراد زیر اعلام کنم: نیل جوردن از اشگیت،
نیل ایدن از کتابخانه بودلایین و دکتر مینا زاندا، مدرس فلسفه از دانشگاه
ولورهمپتون.



پیش درآمد

ما به اندیشه‌ای نیاز داریم که در رویارویی با وحشت از هم نپاشد.
(باتای ۱۴:۱۹۹۱a)

دختری شانزده ساله به این خاطر که گت رهبر دارودسته‌اش را سر جایش نگذاشته، از جمع حامیانۀ هم‌دسته‌ای‌هایش طرد می‌شود. آنها تصمیم می‌گیرند که به او «درس عبرت» بدهند. دختر ربوده شد. موهایش را از ته زدند، دست و پایش را بستند، به او چشم‌بند زدند و به باد کتک گرفتند. دختر در تمام شب در قفسه‌ای زندانی شده بود. روز بعد به خانۀ دیگری منتقلش کردند. او را به تخت بستند و کتک زدند. به او آفتامین تزریق کرده بودند و وادارش کردند ساعت‌ها به موسیقی‌ای گوش کند که با بلندترین صدای ممکن پخش می‌شد. پس از چند روز که در مدفوع خود خوابیده بود، به او مادۀ ضد عفونی‌کننده پاشیدند و به طرز بی‌رحمانه‌ای شستند. دندان‌های جلویی را با انبردست کشیده و روی صورتش سیگار خاموش کرده بودند. در نهایت او را به مکانی متروک بردند، در بته‌ای خاردار انداختند، رویش نفت ریختند و آتشش زدند. چهار روز بعد سوزان کپر با ۷۰ درصد سوختگی مرد. «دوستانش»، دو مرد و دو زن، به قتل او محکوم شدند. این مورد حتی در آن زمان هم چندان سروصدا نکرد.

چه چیزی این واقعه را این چنین وحشتناک می‌کند؟ شاید چون این حمله هیچ دلیلی نداشته یا اینکه اگر هم دلیل داشته آن قدر ناچیز و پیش پا افتاده بوده که وجه رعب‌انگیز واقعه این طور بزرگ به نظر می‌رسد. خشونت این واقعهٔ پایدار، مبتکرانه و به طرز عجیبی بی‌رحمانه بود. به هر حال با چنین پاسخی نمی‌توان این واقعه را از بی‌شمار اعمال بی‌رحمانهٔ دیگری که رخ می‌دهد، از خشونت جنگ، شکنجه و تجاوز جنسی جدا کرد. شاید مسئله‌ای که در این عمل حیرت‌انگیزتر و ترسناک‌تر به نظر می‌رسد، غیاب ساختار تفاوت است. منظورم از ساختار تفاوت چیست؟ منظورم موضع هویتی اجتماعاً ساخته شده‌ای از تفاوت یا دیگربودگی در ارتباط با یک موضع اجتماعاً ساخته شدهٔ دیگر است: برای مثال سفید/سیاه، بومی/خارجی، نر/ماده، خود/دیگری، دوست/بیگانه، خودمانی/غریبه، هم‌دسته/ناهم‌دسته. تبیین‌های جامعه‌شناسانه، جرم‌شناسانه و روان‌شناسانهٔ مرسوم از خشونت، که به بررسی شخصیت، پیشینهٔ اقتصادی و اجتماعی، انتظارات هم‌گروه‌ها و این قبیل عوامل سبب‌ساز معطوف‌اند، معمولاً ساختارهای تفاوت را بنیانی در تبیین خشونت در نظر می‌گیرند. این بنیان اما اغلب ناآزموده یا ضمنی باقی می‌ماند و این تبیین‌ها و روشنگری‌ها هم‌راستا با خطوط آشنایی انجام می‌گیرند که یک یا چند ساختار مشخص را به کار می‌بندند: ملت، گروه قومی، اجتماع، طبقه، خرده‌فرهنگ، سازمان، دارودسته یا جنسیت. درون این ساختارهاست که مردم ترس، بی‌اعتمادی و پیش‌داوری به گروه «متفاوت»، گروه «دیگر» و همان گروه مقابل را تجربه می‌کنند. و در زمانهٔ اضطراب، ناامنی، فترت و یا مصائب دیگر، این ترس و پیش‌داوری در قالب خصومت و خشونت متبلور می‌شود. ادعا این است که ترسیم طرحی از زمینه و بافتار تفاوت می‌تواند اقدامات خشونت‌بار را تبیین یا دست‌کم به چنین تبیین‌هایی کمک کند. به علاوه، در این رهیافت‌ها اغلب در کنار بُعد تبیینی و توصیفی، به بعد اخلاقی و سیاسی ماجرا هم تأکید می‌شود؛ با این مدعا که با به رسمیت شناختن شباهت غایی یا منافع مشترکی که زیر این «تفاوت»‌های آشکار هست می‌توان انسجام اجتماعی یا روا داشتن تفاوت را اعتلا داد و به این ترتیب

از خشونت کاهید. در نگاه بسیاری از اندیشمندان، ارتقای آموزش، دانش یا اطلاعات نسبت به «دیگری» می‌تواند بنیان‌های خشونت را منحل کند، چراکه از طریق همین هاست که ما «احترام» به تفاوت را می‌آموزیم. مفروض این نگاه در نهایت این است که هرچه جوامع یا تمدن‌ها توسعه یابند، از شدت خشونت مفرط یا حاد هم کاسته می‌شود. این روایت، که هم در نگرش‌های آکادمیک حاضر است و هم در دیدگاه‌های عمومی، روایتی است تسلی‌بخش و پرنفوذ، هم در تقریرهای توصیفی خشونت و هم در اندیشه انتقادی. این نگرش عمدتاً مورد تأیید بخش عمده‌ای از پیکره فکری لیبرال، مارکسیستی و فمینیستی است.

در این کتاب استدلال این است که چنین نگاهی محدود و از جهات گوناگون مغلول است. در ارتباط با موردی که در ابتدا روایت کردم، این ساختارهای تفاوت اصلاً وجود ندارند. خشونتِ واقعه مذکور درون یک گروه، در یک دارودسته و در میان دوستان اتفاق افتاد: خشونت درون اجتماعی یا درون‌زاد^۱. هیچ ساختار فرهنگی، قومی، جنسیتی یا ایدئولوژیکی از تفاوت وجود ندارد که بتواند درک ما از مورد مذکور را سامان دهد. به همین دلیل این جنایت، در کنار سایر رخداد‌های رعب‌انگیز دیگر نظیر مورد جیمز بولجر^۲، از سوی رسانه‌های عمومی و طبقه‌های سیاسی در حکم امری «توضیح‌ناپذیر» شناخته می‌شود. دلیل این اطلاق تا حدی ناکامی چارچوب تبیینی مبتنی بر تفاوت است. در واقع به نظر می‌رسد که غیاب یک ساختار تفاوت {در این وقایع}، که زمینه‌ساز اطلاق «توضیح‌ناپذیری» به چنین رخداد‌هایی است، رعب و وحشت این نوع از خشونت را ورای آن سطح از خشونت می‌برد که دست‌کم ظاهراً بر پایه تمایز و تفاوت مشخص ساختار می‌یابد؛ منظور اعمال خشونت‌باری است که برای مثال در جنگ حادث می‌شود. افزون بر این، طبقه‌بندی اقدامات خشونت‌آمیز در قالب اقدامات توضیح‌ناپذیر می‌تواند از آنها کالایی به‌غایت سودآور برای رسانه‌های پرونق و صنایع سرگرمی بسازد.

1. intra-genic

۲. بنگرید به یادداشت سه از همین بخش.

با بررسی موارد ناظر بر خشونت میان فردی، که به نظر می‌رسد در آنها این ساختار تسلی‌بخش یا دست‌کم فراگیر از تفاوت غایب است، می‌توان به فضا یا فاصله‌ای انتقادی از نگرش‌های مسلط نزدیک شد. در چنین فضایی است که امیدوارم بتوانم شماری از اشکال خشونت میان فردی حاد نظیر «قتل عام»^۱، «قتل‌های زنجیره‌ای»، تروریسم و جرایم «نفرت‌محور» را بررسی کنم. استدلال خواهم کرد که در هریک از شکل‌های خشونت، ساختار تفاوت مفروض باید از نزدیک بررسی شود. در این صورت خواهیم دید که این ایده ظرفیت تحمل بار تبیین و درک چنین پدیده‌هایی را ندارد. با این حال این به آن معنا نیست که این نوع از خشونت توضیح‌ناپذیر است و نمی‌توان چیزی از معنای آن دانست، در عوض به این می‌رسیم که ساختار تفاوت در حکم ابزاری تبیینی در کاوش و درک چنین معنایی ناتوان است. اینکه مردم این‌طور بی‌رحمانه در مقابل اعضای گروه و دارودسته خود می‌ایستند چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟ «قسر در رفتن» اعضای این دارودسته از این جرم ناممکن بود، به بیان دیگر آنها پیشاپیش همه چیز را از دست داده بودند. آنها حتی به شهرت رسانه‌ای هم نرسیدند، شهرتی که شاید تنها چند ساعت دوام داشته باشد. بُعد بنیادین ناظر بر وجه رعب‌انگیز این رخداد به توان آن برای از کار انداختن یا بی‌اثر ساختن ساختار آکادمیک و عمومی‌ای برمی‌گردد که بر فضای اندیشیدن به اعمال خشونت‌آمیز حاکم است.

به نظر می‌رسد که خشونت درون‌زاد روز به روز شایع‌تر از پیش می‌شود؛ در واقع گویی هم خشونت مبتنی بر تفاوت و هم خشونت مبتنی بر همانندی (خشونت درون‌زاد) با پیشرفت جامعه و تمدن بیش از پیش شایع می‌شود. مواجهه با این رخدادهای هولناک مستلزم شیوه‌های جدید اندیشیدن به رابطهٔ میان خشونت و جامعه است.

1. spree killing

درآمد

این کتاب سه هدف اصلی دارد. نخست، تحلیل اندیشه شاخص اما نه‌چندان آشنایی که در آثار جورج باتای و ژان بودریار درخصوص خشونت پرورده شده؛ دوم، مرتبط کردن نظریه‌های این دو با چند صورت از خشونت، به‌ویژه رخدادهایی که اغلب توضیح‌ناپذیر خوانده می‌شود؛ و درنهایت پروراندن رهیافتی بدیع از این آثار به‌منظور بازاندیشی رابطه میان خشونت و جامعه معاصر.

ریشه‌وانگیزه این پژوهش، این حس دیرینه من است که رهیافت‌های غالب درخصوص فهم خشونت — چه در سطح فهم متعارف، چه در سطح آکادمیک و چه در سطح عموم — گمراه‌کننده‌اند و بعضی از مهم‌ترین ویژگی‌های خشونت را پنهان می‌کنند. افزون بر این، اکثر رهیافت‌ها به خشونت، در مواجهه یا حتی اذعان به {وجود} زیادگی یا حدت خشونت، ظرفیت خشونت برای شکستن و عبور از حدود مرزها و شتاب گرفتن آن برای عبور از اهداف، مقاصد و فایده‌مندی‌های عقلانی، عاجزند. به بیان دیگر، اکثر نظریه‌های خشونت در کاوش پویایی‌های درونی، ناپایدار و پیش‌بینی‌ناپذیر خشونت ناتوان‌اند. توضیح‌های معمول از خشونت میان فردی اغلب گرم تبیین علت وقوع این رخدادها با اتکا بر عوامل فردگرایانه، روان‌شناختی و عمدتاً جنسی است. امر فردی، چنان‌که در چنین تشریح‌هایی برنهاده می‌شود، در چارچوب آشنای مقوله‌هایی قرار داده می‌شود که روی هم رفته ساختار تفاوت را می‌سازند و این چارچوب بافتاری را فراهم می‌آورد که

توصیف‌ها و تبیین‌ها در دل آن پرورده می‌شوند. استدلال من این است که این دست تحلیل‌ها، در رهیافتی که به رابطهٔ خشونت و جامعه دارند، فرعی و اشتقاقی‌اند و چه‌بسا ناعامدانه به پنهان ساختن ابعاد بنیادین‌تر و نظام‌مندتر خشونت و نیز لاپوشانی سویه‌های غیرنظام‌مند، نمادین و عاطفی آن راه می‌برند. تمرکز در این کتاب به‌طور خاص بر شکل‌ها و صورت‌هایی از خشونت است که نمی‌توان آنها را به وساطت تقابل‌های «حاضرآماده» فروکاست و فهم کرد؛ تقابل‌هایی که خود صورت‌هایی از خشونت نظام‌مند و ترتیب‌گذاری چون خود/دیگری، شرق/غرب، سفید/سیاه، نر/ماده هستند — خشونتی که هراس‌انگیز و وحشت‌زا و بهت‌آفرین است؛ چراکه نمی‌توان آن را به ساختار دوگانه‌ای تقلیل داد که ناظر بر ستمگری عضوی از یک مقولهٔ مشخص بر عضوی از مقولهٔ مقابل باشد.

من برای خصلت‌نما کردن این ساختارهای تفاوت، به‌جای واژهٔ «قدرت» واژهٔ خشونت را به کار می‌گیرم، چون در این مطالعه، به پیروی از باتای و بودریار، استدلال می‌شود که سیستم‌ها، ساختارها و مردمان می‌توانستند در شرایط دیگر از اساس نسبت به آنچه امروز هستند، متفاوت باشند. سیستم‌ها صرفاً تأثیر نمی‌گذارند، تنها هدایت و دستکاری نمی‌کنند — گویی می‌توان افراد را از این ساختارها جدا کرد و در برابر آنها قرار داد تا از بیرون ببینند ساختارها به‌واقع چه هستند: این موضوع یکی از مغالطه‌های اندیشهٔ انتقادی است. در عوض همین ساختارهای تفاوت‌اند که «فرد» را، آن‌چنان‌که امروزه از آن تصور می‌شود، می‌سازند و با این کار بالقوگی‌های دیگر را آزاد، منع یا حاشا می‌کنند؛ بالقوگی‌هایی که ممکن است از منظر افرادی که به‌دست نظام پرورده می‌شوند معنادار یا فهم‌پذیر نباشند.

برای معرفی این رهیافت خاص به خشونت که قرار است در این مطالعه پرورده شود باید سه صورت یا بُعد عمده از خشونت را از یکدیگر متمایز کرد، سه بُعدی که پیوندی تنگاتنگ باهم دارند: خشونت سیستمیک یا فراگیر، خشونت متقابل یا پادخشونت و خشونت درون‌زاد. مقصود از این کار عرضهٔ نوعی سنخ‌شناسی یا طبقه‌بندی برای خشونت نیست، بلکه قصدم به پیش کشاندن نوعی ابزار جهت‌گیری است. این ابزار به حد

کافی گشوده است و با آن می‌توان رهیافت‌ها و نقش‌مایه‌های متفاوت آثار باتای و بودریار را گرد هم آورد و ایده‌هایشان را به آن اقدامات، رخدادها و صورت‌هایی از خشونت مربوط ساخت که آنها خود دست به تفسیرشان نبرده‌اند. در نهایت این ابزار مجال چارچوب‌بندی جدیدی از تحلیل و تفسیر را فراهم می‌آورد که در آثار باتای و بودریار ریشه دارد.

نخستین شکل خشونت را، که گستردگی بسیاری هم دارد، خشونت سیستمیک می‌نامیم؛ این خشونت شامل خشونت مدرنیته یا زندگی مدرن در گسترده‌ترین معنای آن نیز می‌شود. باتای و بودریار هردو بر سطح سیستمیک تحلیل تأکید می‌ورزند و پروژه‌های انتقادی خود را در این سطح پی می‌گیرند. اگرچه برخی از سویه‌های این دست تحلیل‌ها در اندیشهٔ مارکس ریشه دارد، با این حال باتای و بودریار از پارادایم مارکسیستی به شدت فاصله می‌گیرند. نمی‌توان گفت این دو اندیشمند رهیافت‌هایی «کلان» داشته‌اند، چون هردو در سطح‌های تحلیلی دیگر هم تبیین‌های بسیاری داشته‌اند و البته دغدغه‌های آنها عام‌تر و فراگیرتر از این است که بتوان آن را در قالب تعبیر «کلان» بازگو کرد. به واقع می‌توان از حضور بعدی «کلان» یا کیهان‌شناختی در نوشتار باتای و بودریار سخن گفت. برخی از دشواری‌های مواضع این دو در فصل دوم بررسی می‌شود. در اینجا باید یادآور شد که هردو «سیستم» را در قوی‌ترین معنای آن به کار می‌برند؛ یعنی در اشاره به کنترل همه‌جانبه‌ای که در جوامع مدرن بر مردم و سایر شکل‌های حیات اعمال می‌شود. باتای و بودریار، به پیروی از نیچه و وبر، عقلانیت را نظامی از کنترل تعبیر می‌کنند، چون عقلانیت زندگی را محدود و مقید می‌کند، چون عقلانیت به واقع «زندگی» را به آن شکلی بازسازی می‌کند که تن به کنترل دهد. هیچ سویهٔ طبیعی یا ناگزیری دربارهٔ پیکربندی کنونی کنترل‌های سیستمیک یا اجتماعی وجود ندارد. به این اعتبار، منظور از «سیستم»، سیستم‌های درهم‌تنیده و یکپارچه‌شدهٔ کنترل است: سیستم‌های تکنولوژیک، سیاسی، اقتصادی، زبان‌شناختی، اخلاقی و فرهنگی — سیستم‌هایی مبتنی بر تفاوت. من در سراسر این پژوهش تعبیر «سیستم» را در این معنای گسترده به کار خواهم گرفت.